

معناشناسی «ضلال» و «غی» در قرآن کریم

محمد قاسمی<sup>۱</sup>

زینب ایزد خواستی<sup>۲</sup>

چکیده

در هر دوره ابزار و وسایلی در دست دانشمندان و پژوهشگران مطالعات قرآنی وجود داشته است که با کمک آن، فضاهایی جدید کشف و استخراج می‌شده‌اند. دوره معاصر با آغاز روش‌های نقد ادبی، زبان‌شناسی و معناشناسی، ابزارهای جدید و متفاوتی را در اکتشاف گوهرهای دریای بی‌کران قرآن کریم، فراروی ما قرار داده است. هرچند نشانه‌شناسی، روش‌های مطالعات تاریخی، روش‌های مطالعه و پژوهش‌های جدید و بسیاری دیگر از این ابزارها در ادامه دوره معاصر کشف و مورد استفاده قرار گرفته‌اند؛ در این میان معناشناسی جایگاهی خاص داشته و شاید بیش از همه چیز در مطالعات قرآنی کاربرد داشته باشد. براین اساس، معناشناسی واژگان «ضلال» و «غی»، موضوع این پژوهش، می‌باشد، این بررسی نشان می‌دهد که، این دو واژه به یک معنا نیستند؛ بلکه هریک برای خود معنایی جداگانه دارند، و این واژگان بر مفاهیم مختلف اعمال می‌گردند، اما در مواردی هر دو با یکدیگر منطبق می‌شوند.

کلید واژه: ضلال، غی، معناشناسی، قرآن، ترادف

---

<sup>۱</sup>. استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران شمال

<sup>۲</sup>. گروه معارف اسلامی، واحد شوشتر، دانشگاه آزاد اسلامی، شوشتر، ایران

## مقدمه

قرآن کتاب تربیت و هدایت برای فرد و جامعه انسانی است، که در عصری ویژه از تاریخ حیات بشر ظهور یافت؛ بنابراین، قرآن ناظر بر واقعیت‌های موجود در جامعه بشر و به منظور ساماندهی زندگی مخاطب‌های عصر نزول و دوره‌های پس از آن تا روز قیامت و حرکت آنان به سوی یک آرمان والا و وضع مطلوب نازل گردید. یک‌سوی این ظرف به فرهنگ، عقاید، آداب و عادات جاهلیت باز می‌گردد و سوی دیگر آن به روزگار بعثت و دوران بیست و چند ساله نبوت پیامبر اکرم (ص) و رخدادها و فراز و فرودهای جامعه جدید صدر اسلام؛ از این‌رو توجه به فرهنگ، اقتضانات و سطح بینش و کنش مردمان عصر بعثت، اعم از موافقان یا مخالفان اندیشه جدید، چشم‌اندازی مناسب و قرآینی درخور در اختیار جویندگان معارف قرآن و پژوهشگرانی قرار می‌دهد، که قرن‌های متمادی از آن عصر و فضا فاصله دارند. اما روشن است که این عناصر در صورتی می‌توانند، قرآین روشنگر و مفید به شمار آیند که با اسناد معتبر و قابل اعتنا نقل شده باشند. از سوی دیگر، آگاهی از فرهنگ، زمینه‌ها و فضاهای نزول آیات قرآن، همچنان که اندیشمندان اسلامی تصریح کرده‌اند، به هیچ روی معانی عام و فراگیر آیات قرآن را به مخاطبان عصر نزول اختصاص نمی‌دهد.<sup>۱</sup> بلکه همه ادوار باید از قرآن بهره‌برند. بر این مبنا، قرآن کریم نیازمند تفسیر و تبیین است<sup>۲</sup>، و استوارترین و مطمئن‌ترین روش در شرح آیات، راهیابی به عمق معنای واژگان قرآن است. بدین سبب از جمله پیش‌شرط‌های لازم برای پرداختن به تفسیر درست قرآن، راه‌یابی به معنای اصیل واژگان قرآنی است، که در موضوع مفردات قرآن از جمله مترادفات و یا واژه‌های متقارب از جهات متنوع به بسط و بحث از آن پرداخته می‌شود. شناخت واژه-های قرآنی تا آنجا دارای اهمیت است، که اگر بررسی دقیقی در مورد معنی آن نشود، حتی ممکن است، فهمی ناصواب و غیر صحیح در احکام و معارف دینی از قرآن صورت بگیرد، که گروهی دچار چنین انحرافی شده، و در مسائل کلامی، سیاسی، اجتماعی و .. خویش و جمعی را از مسیر هدایت دور نموده‌اند.

راغب اصفهانی در این باره می‌نویسد: نخستین دانش از دانش‌های قرآنی که برای درک قرآن لازم است، دانش الفاظ است، که بخشی از آن تحقیق در الفاظ و مفردات قرآن است. وی فراهم نمودن معنای واژگان قرآنی را به سان تهیه و به دست آوردن وسایل بنایی برای سازنده ساختمان می‌داند.<sup>۳</sup>

<sup>۱</sup>. شعبان، ص ۴۱۲؛ شیخ طوسی، ج ۳، ص ۹۳؛ زمخشری، ج ۴، ص ۲۸۲

<sup>۲</sup>. معرفت، ج ۱، صص ۲۱-۱۸

<sup>۳</sup>. راغب اصفهانی، ص ۶

معناشناسی واژگانی به مطالعه معنای واژه‌ها می‌پردازد. نخستین سطح در معناشناسی هر متن، شناخت معنای مفردات و واژگان آن است. قرآن به لغت عربی و در روزگاری معین نازل شده است؛ «وَإِنَّهُ لَكُنزِيلٌ رَبِّ الْعَالَمِينَ... بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ»<sup>۱</sup>؛ بنابر این لازم است الفاظ قرآن کریم را برابر مفاد لغت عربی معنا نمود. نکته درخور تأکید آن است، که با توجه به تحولاتی که ممکن است، با گذشت زمان در معنای واژه‌ها رخ دهد، ناگزیر باید با تفحص در منابع فرهنگی، لغوی و نظم و نثر عرب عصر نزول و شناخت فرهنگ رایج زبان مردمان جاهلیت، معنای واژه‌ها در عصر نزول قرآن را شناسایی کرد، تا معانی که در اثر تطور دلالت الفاظ و جمله‌ها در جریان تحولات فرهنگی و اجتماعی پدید می‌آیند، موجب گمراهی انسان نگردند.

بازشناسی ریشه و بُن واژه‌ها، شناخت هیئت و اشکال گوناگون و تفاوت‌های معنایی که اشتقاقیات مختلف پدید می‌آورد، و علم صرف در زبان‌شناسی عهده‌دار آن است، از نکات قابل توجه در این مرحله است. همچنان که هوشمندی در تشخیص معنا در مشترک لفظی و مشترک معنوی و حقایق خاص قرآنی که در اثر بسامدهای مکرر، وضع تعینی و عرف ویژه قرآنی گرفته‌اند، حایز اهمیت بسیار است. افزون بر اینکه پاره‌ای از واژگان قرآنی دارای مصادیق مختلف مادی و غیرمادی است، بدون آنکه معنا متفاوت باشد و استعمال لفظ در بیش از یک معنا تلقی شود. با این وصف، از جمله نکات مؤثر در دریافت معنای دقیق واژه‌های قرآنی استقصای موارد کاربرد آن واژه در قرآن است. در این مجموعه در راستای معناشناختی واژگان قرآن، به عنوان نمونه دو واژه «ضلال و غی» را در نظر گرفته و به معناشناسی این واژگان در قرآن می‌پردازیم، و در نتیجه به مترادف و متقارب بودن این دو واژه و یا دور بودن این واژگان از مترادف و تقارب پی ببریم.

### مفهوم مترادف در لغت و اصطلاح

اصل مترادف و ریشه آن، پی در پی بودن چیزی است؛ وقتی گفته می‌شود: (ترادف القوم: تتابعوا، و کلّ شیء تبع شیئاً فهو ردفة)؛ یعنی قوم پشت سر هم آمدند؛ هر چیزی که پشت سر دیگری است؛ ردیف آن واقع می‌شود.<sup>۲</sup> مترادف در کاربردهای لغوی نیز از همین معنی گرفته شده؛ لغاتی که پشت سر هم می‌آیند و بر یک معنی دلالت دارند؛ گویی چند لفظ که به یک معنی می‌آیند در یک ردیف و پشت سر هم هستند. مترادف در لغت از مرادفة البهیمه آمده که سوار کردن دو نفر یا بیشتر بر پشت حیوان می‌باشد.<sup>۳</sup> و بر همین اساس در لغت آمده است: أردفه: أركبه خلفه. و كلّ شیء تبع شیئاً فهو ردفة.<sup>۱</sup> و

<sup>۱</sup>. شعراء/۱۹۵

<sup>۲</sup>. فیومی، ص ۲۲۴

<sup>۳</sup>. زرکشی، ج ۱، ص ۱۵۲

در گفت و گوی عرب گفته می شود: (دابه لاتردف)؛ یعنی حیوانی که ردیف را یعنی نفر دوم را حمل نمی کند، و عرب به شب و روز (ردفان) می گوید.<sup>۲</sup> در هر زبانی قاعده کلی بر این استوار است، که هر لفظ فقط برای یک معنی وضع شود، به عبارت دیگر در ازای یک معنی، فقط یک لفظ وجود داشته باشد؛<sup>۳</sup> این قانون اگر چه مستند به آیه و حدیثی نیست، ولی حقیقت خارجی آن را تأیید می کند؛ زیرا در بیشتر زبانها در مقابل هر لغت، یک معنی وضع شده است، و استعمالات لغات، مؤید حقیقت یاد شده است. مترادفات نیز بخشی از لغت نامه ها را به خود اختصاص داده اند؛ بر همین اساس است که علامه ناصرالدین بیضاوی گفته: ترادف خلاف اصل است.<sup>۴</sup> سبکی می گوید: هرگاه امر دائر بین این باشد، که لفظ با لفظ دیگری مترادف باشد، یا مباین با او باشد، حمل آن بر مباین سزاوارتر است<sup>۵</sup> و بر همین پایه معروف است، که می گویند: (التأسیس أولى من التأكيد)؛ یعنی اگر بتوان کلامی را بر معنای جدیدی حمل کرد، بهتر است که آن را بر معنای قبلی حمل کرده، تأکید معنای سابق بشماریم.<sup>۶</sup> تأکید در کلام، با آن که از مباحث مهم بلاغت و فصاحت است و بی تردید در قرآن نیز واقع شده است، ولی اصل اولیه همان تأسیس است، و تا زمانی که بتوان کلامی را بر معنای جدیدی حمل کرد، از توجیه و حمل آن بر معنای سابق پرهیز می شود، بر همین اساس برخی از محققان گفته اند: در حقیقت بین نمونه های زیر که در آن ادعای ترادف شده، ترادفی وجود ندارد. مانند خوف و خشیه، این دو لغت در ابتدای امر به ذهن می آید، که مترادف باشند؛ هر دو در قرآن نیز استعمال شده اند، ولی با مراجعه و دقت در نوشته های اهل لغت می توان بین آن دو فرق گذاشت. زرکشی در «البرهان» مثالهای زیر را برای ترادف آورده است. حسد و شح، جاء و أتى، خطف و تخطف، سقى و أسقى؛ عمل و فعل، قعود و جلوس، تمام و کمال، ضیاء و نور، اعطاء و ایتاء.<sup>۷</sup>

به هر حال اینها نمونه هایی از زیاده روی در باب ترادف است، زیرا به روشنی می توان در پاره ای از موارد فرقهایی در لغت یافت؛ ولی لغویان خود را برای این مقصود به زحمت نینداخته و به فرقه های بین لغات اشاره نکرده اند؛ اما احمد بن فارس (۳۹۵ هـ. ق) و ابوهلال عسکری که هر دو از منکران ترادف هستند و همچنین سید حسن مصطفوی در (التحقیق فی کلمات القرآن الکریم) تلاش

۱. فخر رازی، ج ۱، ص ۱۹۱؛ خوری شرتونی، ج ۱، ص ۳۹۹

۲. همان

۳. ابو حیان اندلسی، ج ۲، ص ۱۰۸؛ سیوطی، ج ۱، ص ۴۰۶؛ اسنوی، ج ۱، ص ۱۱۱

۴. بیضاوی، ج ۱، ص ۱۹۵

۵. سبکی، ج ۱، ص ۲-۲۴۱؛ ابو حیان اندلسی، ج ۲، ص ۱۰۸

۶. زرکشی، ج ۱، ص ۴۸۵

۷. همان

ارزشمندی در بیان فرقه‌ها و فوائد لغات به جا گذاشته‌اند. ناصرالدین قاضی بیضاوی نیز در تعریف مترادف می‌نویسد: «الترادف هو توالی الألفاظ المفردة الدالة علی شیء واحد.» فخررازی گفته است: مترادف عبارت از تک واژه‌هایی است که بر یک معنی دلالت کنند.<sup>۱</sup> بدرالدین زرکشی می‌نویسد: مترادفین، یعنی تک واژه‌های دلالت‌کننده بر یک معنی و به یک اعتبار.<sup>۲</sup>

### وقوع مترادف در زبان عرب

دو دیدگاه مخالف در باره وقوع مترادف در لغت عرب وجود دارد؛ پاره‌ای آن را به شدت انکار کرده، و پاره‌ای نیز آن را پذیرفته‌اند. برخی نیز در این زمینه زیاده روی کرده‌اند، و کلماتی را که قطعاً با هم فرق داشته‌اند، به عنوان مترادف ذکر کرده‌اند.<sup>۳</sup>

احمد بن فارس (م ۳۹۵ ه.ق) که خود منکر مترادف است می‌گوید: هارون الرشید از اصمعی درباره شعری از ابن حزام ملکی سؤال کرد، و شرح و تفسیر آن را خواست، و به او گفت: ای اصمعی تو انسان شگفتی هستی؛ لغات بیگانه را نیز خوب می‌شناسی؛ اصمعی در جواب گفت: چرا این گونه نباشم، در حالی که برای سنگ، هفتاد نام می‌دانم.<sup>۴</sup> نیز ابن فارس از استاد خود احمد بن محمد بن بندار روایت کرد، که گفت: از ابو عبدالله بن خالویه (م ۳۱۵-۳۷۰ ه.ق) همدانی شنیدم، که می‌گفت: برای شیر پانصد نام و برای مار دویست نام جمع آوری کردم.<sup>۵</sup>

زیاده‌روی گروهی درباره مترادف باعث شد، تا عده‌ای نیز یکسره در صدد انکار آن برآیند؛ آنان مترادف را نوعی خلط در کلام عرب دانسته، وسعت و گستردگی لغت عرب را فراتر از آن می‌دانند، که چند لفظ برای یک معنی وضع شده باشد. از شخصیت‌های بنامی که این دیدگاه را پذیرفته‌اند افراد زیر را می‌توان نام برد:

ابو عبدالله محمد بن زیاد اعرابی (م ۲۳۱ ه.ق)؛ ابوالعباس احمد بن یحیی ثعلب (م ۲۹۱ ه.ق)؛ ابومحمد عبدالله بن جعفر درستویه (م ۳۳۰ ه.ق)؛ ابوعلی فارسی (م ۳۷۷ ه.ق)؛ زجاج، ابوهلال عسکری، جوینی

۱. خوری شرتونی، ج ۱، ص ۴۳؛ سیوطی، ج ۱، ص ۴۰۲

۲. ابوحيان اندلسی، ج ۲، ص ۱۰۵؛ فخر رازی، ج ۱، ص ۲۵۳

۳. سبکی تقی الدین، الابهاج فی شرح المنهاج، ج ۱، ص ۲۴۰؛ سیوطی، ج ۱، ص ۴۰۳؛ ابوحيان اندلسی، ج ۲، ص ۱۰۵؛ فخر رازی، ج ۱، ص ۲۵۳

۴. ثعالبی، ص ۱۹

۵. سیوطی، ج ۱، ص ۴۰۹

و...<sup>۱</sup>، ابو حسین احمد بن فارس (م ۳۹۵ ه.ق) که صاحب دو کتاب «معجم مقاییس اللغه» و «مجمل اللغه» می باشد و کمتر لغت دانی به مثابه او به ریشه های لغت توجه کرده است، ارتباط بین لغات را به خوبی بیان کرده، و تناسب میان لغات را به خوبی شکافته، و در فنّ فقه اللغه سرآمد عالمان لغت است.

جلال الدین سیوطی (م ۹۱۱ ه. ق) پاره ای از سخنان مخالفان ترادف را نیز آورده است: ابوعلی فارسی (م ۳۷۷ ه.ق) می گوید: در مجلس سیف الدوله، در حلب بودم و جماعتی از اهل زبان از جمله (ابن خالویه) (۳۱۵ - ۳۷۰ ه.ق) نیز در آنجا حضور داشتند؛ ابن خالویه گفت: برای شمشیر پنجاه نام از حفظ دارم. ابوعلی این سخن را شنید، و خندید و گفت: اما من جز یک نام بیشتر از حفظ نیستم، و آن سیف است، ابن خالویه گفت: پس نامهایی چون مهّند و صارم و... چیست؟ ابوعلی فارسی گفت: اینها که می گویی صفات شمشیرند، نه نام آن؛ گویا استاد میان اسم و صفت تفاوتی نمی گذارد.<sup>۲</sup> جلال الدین سیوطی حکایاتی در این موضوع از ابن فارس و دیگران نیز آورده است.<sup>۳</sup> «ابن درستویه» که خود منکر استعمال دو لفظ در یک معنی است، اعتقاد به ترادف را از ضعف تتبع و کم دقتی ناشی دانسته است.<sup>۴</sup> ابوهلال عسکری اصرار دارد، که هر لفظی مفید یک معنی است، اگر لفظ دیگری همان معنی را برساند، کاری لغو و بیهوده خواهد بود.<sup>۵</sup> نزدیک به این تعبیر از «ابن الاعرابی» نیز نقل شده؛ او می گوید: ممکن است اسرار لغت عرب بر غیرعرب ها پنهان مانده باشد، و خیال کنند که دو لفظ به یک معنی است، ولی عرب، خود شناخت کامل نسبت به معنی لغتها و رموز بین لغات دارند.<sup>۶</sup> ابوهلال در این امر بسیار تلاش کرده و کتاب «الفروق» را در بیان وجوه فرق بین لغات نگاشته است، امام جوینی که خود منکر ترادف در لغت عرب است، گفته بین وجوه لغات فرقی هست که آنها را از هم جدا می کند، ولی این وجوه گاهی پنهان و پوشیده است، ولی عجب آن است که اصفهانی از او حکایت کرده که دو واژه فرض و واجب را مترادف دانسته است.<sup>۷</sup>

<sup>۱</sup> ذهبی، ج ۳، ص ۲۱۴؛ زرکلی، ج ۱، صص ۲۵۲ و ۱۸۴؛ ابن انباری، ج ۱، ص ۳۵؛ سبکی، طبقات الشافعیه، ج ۳، ص ۲۴۹

<sup>۲</sup> سیوطی، ج ۱، ص ۴۰۵

<sup>۳</sup> همان، ج ۱، ص ۴۱۱

<sup>۴</sup> همان، ج ۱، ص ۳۸۴

<sup>۵</sup> همان؛ حموی، ج ۸، ص ۲۵۸

<sup>۶</sup> سیوطی، ج ۱، ص ۳۹۹؛ ابن انباری، ص ۷

<sup>۷</sup> ابوحنیان، ج ۲، ص ۱۰۷

۳. گاهی یک واضح چند لغت را برای یک معنی وضع می‌کند، که این خود انگیزه و دلالتی می‌تواند، داشته باشد، از جمله تکثر وسائل، تنوع در عبارت، پیشگیری از ملال آور بودن سخن و پرهیز از تکرار یک لفظ که این موارد از اسلوب‌های بلاغی به شمار می‌روند. شاید منظور بیضاوی و سیوطی و دیگران که گفته‌اند: ترادف، موجب توسعه در میدان‌های بدیع می‌شود نیز همین معنی باشد.<sup>۱</sup>

### عوامل پیدایش ترادف در زبان عرب

دانشمندان فقه اللغه بابتی را با عنوان علل پیدایش ترادف در لغت عرب گشوده‌اند و عواملی را در این باره آورده‌اند، که تا اندازه‌ای ما را در رسیدن به مقصود یاری می‌کنند.

۱. چنان که در اهل هر ملت و زبانی دیده می‌شود، هر منطقه گویش و لهجه‌ای خاص خود را دارد، که گاه با منطقه‌ای در فاصله اندک نیز تفاوت دارد. در بعضی از موارد، این تفاوتها ظاهر و آشکار نیز نیستند. چنان که ارتباط و آمیزش و رفت و آمد میان اهل شهرها و آبادی‌ها باعث می‌شود، که الفاظ ویژه یک منطقه به جاهای دیگر نیز برده شود. این واقعیت را عالمان ادب و لغت و تفسیر نیز پذیرفته‌اند، چنان که عالمان قرائات نیز برخی از قرائتها را راه یافته از گویشهای خاص می‌دانند. برخورد گویشها و آمیزش انسانهایی که به یک زبان - مثلاً عربی - سخن می‌گویند موجب پیدایش چند واژه برای یک معنی شده‌است.<sup>۲</sup>

۲. پاره‌ای از محققان نیز گفته‌اند، یک چیز در اصل یک نام و چند صفت داشته که به لحاظهای گوناگون بر آن یک حقیقت اطلاق شده؛ ولی بعدها این اوصاف را به عنوان اسم آن چیز تلقی کرده‌اند، و جنبه وصفی آنها فراموش شده‌است. داستان برخورد ابن خالویه در مجلس سیف الدوله که پیشتر گذشت دلالت بر این مطلب دارد.<sup>۳</sup>

### وقوع ترادف در قرآن

طبرسی (م ۵۴۸ ه.ق) اصرار دارد، تا کلمات مترادف را ذکر نماید، ولی تعبیر به ترادف نمی‌کند، بلکه می‌گوید این الفاظ متقارب المعنی هستند.<sup>۴</sup>

۱. سیوطی، ج ۱، ص ۴۰۶؛ فخر رازی، ج ۱، ص ۲۵۳

۲. سبکی تقی الدین، الابهاج فی شرح المنهاج، ج ۱، ص ۳۴۱؛ سیوطی، ج ۱، ص ۴۰۵؛ ابوحنیفه اندلسی، ج ۲، ص ۱۰۸؛ فخر رازی، ج ۱، ص ۲۵۵

۳. نیشابوری، ج ۴، ص ۸۴

۴. طبرسی، ج ۱، ص ۲۰۵

شیخ طوسی (م ۴۶۰ ه.ق) در تبیان می نویسد: «البلد و المصر و المدینه نظائر.»<sup>۱</sup> زرکشی می گوید: سخن درست، وقوع ترادف در قرآن است، زیرا در یک آیه فرموده: «و لقد بعثنا فی کلّ امة»<sup>۲</sup> و در آیه دیگری فرموده: «أرسلنا»<sup>۳</sup> و از این دست مثالها بسیار است.<sup>۴</sup> با بررسی دو دیدگاه موافقان و مخالفان ترادف، ما هم اصطلاح متقارب المعنی را در مورد دو واژه ضلال و غی بیشتر می پسندیم.

محمد حسن ربانی در مقاله خود نمونه هائی از ترادف در قرآن بیان می کند: ۱. تخویف، تحذیر، ارهاب، انذار، ايعاد: (ترساندن) ۲. آتی، أعطی، خوّل، نحل، منح، حبی: (دادن، بخشیدن)، ۳. بعید، سحیق، عمیق، قصی: (دور) ۴. جاوز، عدی، أسرف، بغی: (ظلم کرد) ۵. برأ، بدع، فطر، خلق، أحدث، أوجد، أنشأ، ذرأ، جعل: (پدید آورد) ۶. ذلّ، زلق، عثر: (لغزید) ۷. ذنی، قرب، زلف، آتی، أذف، قاب، اقترن: (نزدیک شد) ۸. أظهر، أبدی، أجهر، أعلن، أعثر: (آشکار کرد) ۹. رحب، وسع، تفسّح: (گسترده و وسیع شد) ۱۰. کتم، واری، أکنّ، أخفی، أسرّ، حبا: (پوشاند) ۱۱. غاب، أفل، غرب، عزب: (پنهان شد) ۱۲. بهتان، إفک، افتراء، اختلاق، کذب: (دروغ) ۱۳. شیخ، شیب، کهل، عجوز: (پیر) ۱۴. اثم، ذنب، خطیئه، جرم، عصیان: (گناه) ۱۵. حثّ، حرّض، رغب، شجّع، أنب: (برانگیخت) ۱۶. وهن، فشل، توانی، ضعف: (سستی) ۱۷. فطر، مخر، قدّ: (شکافت) ۱۸. شجر، تنازع، حاجّ، جادل: (منازعه کرد) ۱۹. حوايا، أمعاء: (روده) ۲۰. کذب، افتری، أفک، تقوّل: (دروغ بست) ۲۱. حقیق، جدیر، قمین، حری: (سزاوار) ۲۲. وجده، صادفه، ألفاه: (یافت او را) ۲۳. قرین، رفیق، صدیق، خلیل، حمیم: (دوست) ۲۴. انبثّ، انتشر، انتثر: (پراکنده شد) ۲۵. انتظر، ارتقب، تریص: (انتظار کشید) ۲۶. فرّ، أبق، هرب، شرد، استنفر: (فرار کرد) ۲۷. أخبت، خشع، خضع، تضرّع: (متواضع شد) ۲۸. أهلك، أردی، دمّر، بخر، دمدم، باد، تبر، تبّب: (نابود شد، نابود کرد) ۲۹. ذلّ، خزی، صغار، هون، فضح، إزدری، کبت، دخر: (ریشه همگی خوار شدن است) ۳۰. خشی، خاف، وجل، أشفق: (ترسید) ۳۱. سبیل، طریق، فجّ، نجد، صراط: (راه) ۳۲. بتک، بثّ، بتل، قطع، جذّ، لات. : (برید) ۳۳. عبد، عکف، أله، وله: (پرستید) ۳۴. ماد، جنف: (نابود کردن) ۳۵. عاد، رجع، صار، آب، آل، تاب: (برگشت) ۳۶. أمهل، مهّل، روید، أنظر: (مهلت داد) ۳۷. سخر، استهزء: (مسخره کرد) ۳۸. خرّ، سقط: (درافتاد) ۳۹. أصدّ، غلّق، غلق، أوصد، أطبق، سدّ: (بست) ۴۰. رجس، نجس، قدر: (پلید) ۴۱. سال، أفاض، سكب، سفح، سنّ، صبّ: (ریخت)

<sup>۱</sup>. (طوسی، ج ۱، ص ۴۴۵)

<sup>۲</sup>. نحل/۳۶

<sup>۳</sup>. صافات/۷۲

<sup>۴</sup>. ابوحنبلان، ج ۲، ص ۱۰۸



ما مدّعی استقراء در این موضوع نیستیم و تنها نمونه هایی را ذکر کردیم. ابوهلال درباره بعضی از این نمونه ها اصرار دارد که فرق میان چند واژه را بیان کند.<sup>۱</sup>

### راه های دست یابی به معناشناسی واژه های قرآنی

الف) قرآن کریم، علاوه بر این که یکی از منابع تفسیری است، که به کمک آن می توان به مقاصد و مراد جدی آیات آگاه شد، یکی از منابع لغوی مفردات قرآن نیز هست؛ زیرا یکی از راه های پی بردن به معانی و کاربردهای واژگان قرآنی، بررسی موارد استعمال آن واژه ها در خود قرآن کریم است؛ چرا که در بسیاری از موارد با توجه به قراین، سیاق و مانند آن، معنایی که واژه ها در آن به کار رفته، معلوم است و از این طریق می توان پی برد، که یک واژه در چه معنایی به کار رفته است؛ ولی باید توجه داشت، که به کار رفتن یک واژه در یک یا چند معنا دلیل آن نیست، که این واژه در کلیه مواردی که در قرآن به کار رفته، به این معنا است، بلکه واری موارد استعمال، تنها ما را با معانی کاربردی واژه ها و معنایی که ممکن است واژه ها در آنها به کار رود، آشنا می کند، ولی تعیین این که از واژه های به کار رفته در آیه مورد تفسیر چه معنایی اراده شده، تنها از طریق قراین متصل و منفصل انجام می گیرد.

ب) روایات پیامبر (ص) و امامان (ع) را از دو منظر می توان از منابع لغوی تفسیر به شمار آورد.

اول: آن که گفته های آن حضرت، خود بخشی از فرهنگ مردم آن زمان به حساب می آید، و با دست یافتن به موارد کاربرد واژه ها در کلام ایشان، به معانی واژه ها در عرف آن زمان پی می بریم. با توجه به این که قرآن کریم نیز نوعاً واژه ها را با همان معانی در بیان مقصود خود به کار گرفته است، می توان معانی کاربردی واژه های قرآنی را به دست آورد، و یا با توجه به قراین، معنای خاص یا مورد خاص مد نظر قرآن کریم را شناسایی کرد.

دوم: طبق بیان آیات شریف قرآن کریم، پیامبر اکرم (ص) معلم و مبین قرآن کریم است، پس، یکی از راه های دستیابی به معانی واژه های قرآن کریم بهره گیری از بیانات آن حضرت (ص) در تفسیر واژه -هاست. هر روایت مستند و معتبر نبوی که درباره بیان معنای واژه های قرآن کریم یافت شود، منبع مناسبی برای فهم واژگان قرآن کریم است.

اهل بیت (ع) نیز که وارثان علم پیامبر (ص) هستند، موارد دیگری را در زمان های پس از صدر اسلام بیان نموده اند. این روایات نیز از دو جهت مورد استفاده اند: نخست، مواردی که توضیح و تفسیر واژه ای را از پیامبر اکرم (ص) نقل می کند، و یا به معنای آن در عصر نزول اشاره دارند، و دوم آن که

---

<sup>۱</sup>. ربانی، محمد حسین، مقاله ترادف در قرآن

خود معلم و مبین قرآنند و سخن آنان دلیل بر مدعاست. و در هر دو جهت به روایاتی می‌توان اعتماد کرد، که اعتبار سندی آن‌ها محرز شود، و روایاتی که سند معتبری نداشته باشند، صرفاً مؤید برداشت و فهم از آیه می‌توانند باشند.

ج) سخنان عرب‌های عصر نزول: یکی از راه‌های فهم معانی و کاربرد واژه‌های قرآن کریم، جستجو و تفحص از معانی آن واژه‌ها در سخنان عرب‌های عصر نزول است.<sup>۱</sup> سخنان عرب‌های عصر نزول قرآن کریم به ویژه گروهی که زمان جاهلیت را هم درک کرده بودند، هم زبانان قرآنند. قرآن کریم به زبان آنان سخن گفته تا فهم عرفی، امکان پذیر باشد.

د) سخنان صحابه: سخنان صحابه درباره معنای واژه‌های قرآن کریم نیز، یکی از منابعی است، که مفسر را در رسیدن به معنای رایج در زمان نزول کمک می‌کند.<sup>۲</sup> البته باید انتساب آن سخنان به صحابه، از طرق معتبر به اثبات برسد. در این خصوص، قول صحابه - به ویژه آنان که ساکن جزیره العرب خصوصاً مکه و مدینه بوده و سالیان زیادی را در فضای نزول زیسته‌اند - به مراتب از دیگر شواهد و از جمله اشعار جاهلی مفیدتر است؛ زیرا فرهنگ عمومی آنان تا حدود بسیار زیادی در راستای فرهنگ قرآن کریم است و با توجه به اهمیت قرآن کریم و محوریتش در زندگی آنان، آن‌ها با زبان قرآن کریم سخن گفته‌اند و از میان معانی متعدد واژه‌های قرآن کریم در زمان نزول، معانی مورد نظر قرآن کریم یا متقارب با آن را بیشتر به کار برده‌اند.

ه) فرهنگ‌های واژگان عربی: تردید نیست که در ریشه‌یابی واژگان قرآن کریم، نیازمند فرهنگ‌هایی هستیم، که از اتقان لازم برخوردار بوده و به طور جدی و همه‌جانبه به بررسی واژه‌ها و موارد کاربرد آن‌ها پرداخته باشد. فرهنگ‌های واژگان عربی، بعد از پیدایش اسلام و نزول قرآن کریم نوشته شده، و به طور طبیعی از فرهنگ قرآنی متأثر است. به گونه‌ای که برخی واژه‌شناسان، به آیه‌های قرآن کریم اشاره و استشهاد کرده، و یا هنگام معنا کردن واژه مورد نظر، کاربرد قرآنی آن را هم یاد آور شده است.<sup>۳</sup>

<sup>۱</sup>. بلاغی، ج ۱، ص ۳۲

<sup>۲</sup>. رشید رضا، ج ۱، ص ۷

<sup>۳</sup>. مانند خلیل بن احمد فراهیدی (م ۱۷۵ق) که در کتاب العین فراوان به آیه‌ها اشاره کرده است.

و) فرهنگ‌های ویژه واژگان قرآن: منبع بودن فرهنگ‌های ویژه قرآن (غریب القرآن) و بحث‌های لغوی مفسران، برای فهم معانی واژه‌های قرآن کریم بی نیاز از استدلال است.<sup>۱</sup> بهترین کتاب‌هایی که ما را در این هدف کمک می‌کند، قدیمی ترین آن‌هاست. زیرا مؤلفان آنها از نظر زمانی نزدیک به عصر نزول‌اند و واژه‌ها در آن هنگام کمتر دست خوش تغییر و تحویل شده است. ملاک های دیگری که باید در نظر گرفت، عبارتند از: مستند سخن گفتن، دقیق معنا کردن، درصدد تمایز معانی حقیقی و مجازی بودن، کامل تر و جامع تر بودن. با این همه، تعبد داشتن به سخنان آنان و پذیرش بی چون و چرای آن نارواست؛ زیرا آنان گاهی به فهم خود تکیه داشته و در بررسی موارد کاربرد واژه‌ها، معنای حقیقی را با مجازی خلط کرده، و توجهی به کاربرد قرآنی آن نداشته‌اند.<sup>۲</sup>

ز) کتاب های لغوی. کتاب هایی که کلمات عربی را معنی و توضیح بیشتری داده، و ریشه یابی نموده- اند. با توجه به این کتب، می‌توان معنای ریشه‌ای کلمات قرآن کریم را به دست آورد. البته باید توجه داشت که برخی از کلمات قرآنی از معنای لغوی اصلی خود به مفهوم جدیدی در قرآن کریم استعمال شده است که لغت شناس باید به این‌ها نیز توجهی داشته باشد. واژگانی انتخابی ما در این بررسی واژه «ضلال» و متقارب آن «غی» می‌باشد.

### مفهوم واژه «ضلال» در لغت

مفهوم این واژه در کتب لغت «گمراه و فاسد» گفته شده و به کسی که در امور باطل بسیار کوشا باشد، نیز ضلال می‌گویند.<sup>۳</sup>

### کاربردهای قرآنی واژه «ضلال»

قابل توجه است که واژه «ضلال مبین» ۱۹ بار در قرآن ذکر شده است، و «ضلال بعید» ۹ بار آمده است.

۱. ضلال به مفهوم «انحراف و گمراهی»: بیشتر آیاتی که واژه ضلال در آن بکار رفته است به مفهوم انحراف و گمراهی می‌باشد مانند: «و ما اضلنا الا المجرمون»<sup>۴</sup>؛ یعنی آن پیشوای ضلالت که در دنیا از آن پیروی می‌کردند و آنها ایشان را به سوی شرک دعوت می‌کردند و پدرانشان که ایشان از آنها تقلید

۱. عسکری، ابو هلال م ۳۹۵ق، الفروق اللغویه، و حسینی جزایری، نورالدین بن نعمه الله م ۱۱۵۸ق، فروق

اللغات

۲. بلاغی، ج ۱، ص ۳۲

۳. زبیدی، ج ۲۰، ص ۳۲

۴. شعراء/۹۹

می‌کردند و دوستانی که اینان را شبیه خود نمودند، همه مجرمند و مجرمین عبارتند از کسانی که قلم قضاء بر مجرمیت آنان و به دوزخ رفتنشان رفته است.<sup>۱</sup> آیات ذیل نیز به مفهوم فوق می‌باشد: «وَأَن كَانُوا مِن قَبْلِ لَفِي ضَلَالٍ مِّبِينٍ»<sup>۲</sup>، «تالله ان كنا لفي ضلال مبين». «الا ان الذين يمارون في الساعه في ضلال بعيد» (شوری: ۱۷)

معنای معروف و اولین معنایی که از واژه «ضلال» دریافت می‌گردد، راه گم کردن و انحراف و گمراهی می‌باشد. بنابر این در بیشتر آیات ضلال به مفهوم فوق می‌باشد. مثلاً<sup>۳</sup> در آیه ۱۷ از سوره شوری، اگر فرموده، اینها در ضلالتی بعید هستند، بدین جهت، که طریق زندگی صحیح را گم کرده‌اند، و از آن راه دور شده‌اند، برای این که زندگی مهم ترین چیزی است، که باید درباره اش درست بیندیشند، در حالی که مشرکین زندگی را پایان پذیر و فانی تصور کردند، و به همین جهت به شهوات ناپایدار دنیا هجوم آورده‌اند.<sup>۴</sup>

۲. ضلال به مفهوم «عدم هدایت»؛ «و وجدك ضالاً» فهدی» ضحی: ۷، مراد از «ضال» در این آیه گمراهی نیست؛ بلکه مراد عدم هدایت است، و منظور از هدایت نداشتن رسول خدا ۶ حال خود آن جناب است، و با صرف نظر از هدایت الهی می‌خواهد، بفرماید: اگر هدایت خدا نباشد، تو و هیچ انسانی دیگر از پیش خود هدایت ندارید. پس رسول خدا ۶ هم نفس شریفش با قطع نظر از هدایت خدا ضاله و بی راه خواهد بود.<sup>۴</sup>

۳. ضلال به مفهوم «کج سلیقگی و فساد روش»

ألف) «ان ابانا لفي ضلال مبين» یوسف: ۸، برادران یوسف حکم کردند، که پدرشان در گمراهی است، و مقصودشان از گمراهی، کج سلیقگی و فساد روش است، نه گمراهی در دین. این مسأله هیچ ارتباطی به دین ندارد؛ زیرا:

اولاً: دین اسباب دیگری از قبیل کفر به خدا و آیات او و مخالفت اوامر و نواهی دارد. ثانیاً: استدلال اینان این معنی را می‌رساند؛ چون در مذاکره خود گفتند، که ما جماعتی نیرومند و کمک کار یکدیگر و متعصب نسبت به یکدیگر هستیم، و تدبیر شوون زندگی پدر و اصلاح امور معاش و دفع هر

۱. طباطبایی، ج ۱۵، ص ۴۰۷

۲. یس/ ۲۴

۳. طباطبایی، ج ۱۸، ص ۵۵

۴. همان، ج ۲۰، ص ۵۳۳

مکروهی از او بدست ما و قائم به ماست، و یوسف و برادرش دو طفل صغیرند، که کوچکترین اثری در وضع زندگی پدر نداشته؛ بلکه هرکدام به نوبه خود سرباری بر پدر و مادر ما هستند، و با چنین وضعی محبت و توجه تام پدر ما نسبت به آن دو و رویگردانی او از ما روش ناصحیحی است؛ زیرا حکمت و عقل معاش اقتضا می‌کند، که انسان نسبت به هر یک از اسباب و وسایل زندگیش به قدر دخالت آن در زندگی اهتمام بورزد.

ب) «انک لفی ضلالک القدیم»<sup>۱</sup>، در این آیه نیز مراد حضرت یعقوب است، که توسط فرزندان مورد خطاب واقع شده است. این که تو در گمراهی دیرینه‌ای هستی، مقصودشان از آن گمراهی، محبت زیاد یعقوب به یوسف است، ایشان معتقد بودند، که از یوسف سزاوارترند به محبت. چون مردانی قوی هستند، که تدبیر امور خانه یعقوب و دفاع از حقوق او به دست ایشان است. اما پدرشان از راه حکمت منحرف شده، دو تا بچه خردسال را که هیچ اثری در زندگی او ندارند، در محبت بر آنها ترجیح داده‌است. این که یعقوب در ضلالت قدیم است گمراهی در دین نیست؛ بلکه اموری است که با اعمال حیاتی و روش زندگی ارتباط دارد.<sup>۲</sup>

۴. ضلال به مفهوم «خواری و ذلت»؛ «وَ قَالَ نِسْوَةٌ فِي الْمَدِينَةِ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ تُرَاوِدُ فَتَاهَا عَنْ نَفْسِهِ قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا إِنَّا لَنَرَاهَا فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ»؛ این گفتار، همان بانوانی است، که در گذشته نه چندان دور، درباره زلیخا می‌گفتند، و در حقیقت آن حرفشان بعد از این گفتارشان خود عذرخواهی و پوزش از ایشان بود، و مفادش این بود، که آن بدگوییها که ما دنبال سر زلیخا می‌گفتیم، در صورتی که یوسف بشری معمولی همه حق و به جا بود ولی اینک فهمیدیم که یوسف بشر نیست. ناگهان مجلس منقلب شد و قیود و آداب همه کنار رفت، زلیخا اسرار خود را بی پرده فاش ساخت و گفت: اینکه می‌بینید، همان بود، که مرا در باره آن ملامت می‌کردید، من او را به سوی خود توجه دادم؛ ولی او عصمت گزید، و اگر آنچه دستور می‌دهم، انجام ندهد، به زندان خواهد افتاد، و یقیناً در زمره مردم خوار و ذلیل در خواهد آمد.<sup>۳</sup>

<sup>۱</sup>. یوسف/۹۵

<sup>۲</sup>. طباطبایی، ج ۱۱، ص ۱۹۶

<sup>۳</sup>. همان

۵. ضلال به مفهوم «گم شدن از خاطره‌ها» نه گم کردن راه؛ «وَ إِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فِي الْبَحْرِ ضَلَّ مَنْ تَدْعُونَ إِلَّا إِلَٰهًا»<sup>۱</sup> وقتی بیچارگی در دریا گریبان شما را گرفت، خدایانی که همیشه عبادت می‌کردید، از خاطره‌ها محو می‌گردد، لیکن خدای سبحان را هیچگاه غایب ندیده و فراموش نمی‌کنید.<sup>۲</sup>

۶. ضلال به مفهوم «خسران و بطلان و بی نتیجه بودن عمل» «الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ هُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا»<sup>۳</sup>؛ خسران و خسارت در کسب و کارهایی صورت می‌گیرد که به منظور استفاده و سود انجام می‌گیرد، وقتی خسران صورت می‌گیرد، که کاسب از سعی و کوشش خود به غرضی که داشته نرسد، بلکه نتیجه عمل این شود، که مثلاً "چیزی از سرمایه هم از بین برود، و یا حداقل منفعتی عاید نگردد.<sup>۴</sup> نمونه‌هایی دیگر از این معنی در آیات قرآن: «و ما دعا الكافرين الا في - ضلال» رعد: ۱۴ «و ما كيد الكافرين الا في ضلال»<sup>۵</sup>

۷. ضلال به مفهوم «نفی جهل از خداوند». «علمها عند ربی فی کتاب لا یضل ربی و لاینسی» (طه: ۵۲)؛ این آیه با عبارت «لا یضل» جهل ابتدایی را از خداوند نفی می‌کند، چون کلمه «ضلال» به معنای پیمودن راهی است، که به هدف مورد نظر منتهی نمی‌شود؛ بلکه سر از جای دیگر در می‌آورد، و ضلال در علم نیز این است، که غیر علم را به جای علم بگیرند.<sup>۶</sup>

واژه متقارب «ضلال»، «غی» و مشتقات آن می‌باشد.

۱۰. مفهوم لغوی واژه «غی»؛ غی در لغت به مفهوم گمراه و نا امید ذکر شده است.<sup>۷</sup> بیراه شدن،<sup>۸</sup> بیراهی،<sup>۹</sup> و گمراه گشتن<sup>۱</sup> نیز معانی است که برای آن ذکر شده است: فسوف یلقون غیاً با عنایت به

۱. اسراء/ ۶۷

۲. همان، ج ۱۳، ص ۲۱۰

۳. کهف/ ۱۰۴

۴. همان، ج ۱۳، ص ۵۴۶

۵. غافر/ ۲۵

۶. البته با عبارت لاینسی جهل بعد از علم را نیز از خداوند نفی می‌کند. طباطبایی، ج ۱۴، ص ۲۳۵

۷. طریحی، ج ۱۰، ص ۳۱۲

۸. بیهقی، تاج المصادر ذیل لغت غی و احمد ابن فارس، مجمع اللغة ذیل لغت غی و زوزنی، قاضی سید ابی عبدالله حسین بن احمد، المصادر، ذیل لغت غی

۹. و الزنجی السجزی، محمود بن عمر بن محمود بن منصور، مهذب الاسماء فی مرتب الحروف و الاشياء ذیل لغت غی،

آیه مذکور «غی» وادیی در جهنم است.<sup>۳</sup> گمراه شدن . (ترجمان علامه جرجانی تهذیب عادل).  
گمراهی<sup>۴</sup> . گمراهی، و افتادن در نادانی و آن خلاف رشد است<sup>۵</sup> . ضلال . ضلالت . غوایت<sup>۶</sup> . فساد،  
خلل و فساد<sup>۷</sup> نبراهی و نابسامانی، گمراه کردن. اضلال<sup>۸</sup>.

### کاربردهای قرآنی واژه «غی»

۱. غی به مفهوم «جهل»؛ غی به معنای جهلی است، که از اعتقادی باطل ناشی شده باشد؛ چون  
انسانهای جاهل دو قسمند: یکی آن جاهلی که جهلش ناشی از اعتقاد نباشد؛ یعنی انسانی غیرمعتقد  
باشد، نه اعتقاد درستی داشته باشد، و نه اعتقاد نادرستی. و دیگر آن جهلی است که جهلش از اعتقادی  
فاسد منشا گرفته است، که جهل چنین انسانی را «غی» می‌نامند. در قرآن آنجا که درباره رسول  
خدا(ص) به مشرکین فرموده «ما ضل صاحبکم و ما غوی»<sup>۹</sup> و نیز فرموده «و اخوانهم یمدونهم فی  
الغی»(اعراف: ۲۰۲) به همین مفهوم است. غی؛ به معنی تلاش کننده در جهل و نادانی نیز آمده است.<sup>۱۰</sup>  
۲. غی به مفهوم «عقاب»؛ الف) «ان الله یرید ان یغویکم»(هود: ۳۴) مفسرین در تفسیر این آیه مرتکب  
تأویلهایی شده‌اند. از آن جمله در اینجا عقاب را اغوا خوانده است. یعنی خدای تعالی شما را در برابر  
کفرتان عقاب می‌کند.<sup>۱۱</sup>

ب) تأویل دیگر مراد از «ان الله یرید ان یغویکم» یعنی (عقوبه اغوائکم الخلق و اضلالکم ایاهم) می-  
باشد یعنی اگر خدا بخواهد شما را در برابر این که خلق را اغوا کرده و از راه منحرف نمودید، عقاب

۱. منتهی الارب

۲. مریم/ ۵۹

۳. نفیسی، علی اکبر، فرهنگ نفیسی(ناظم الاطباء) نویسندگان: فیروز آبادی، محمد بن یعقوب، و مرتضی

زبیدی، محمد بن محمد، تاج العروس من جواهر القاموس، ذیل لغت غی

۴. غیاث الدین محمد، فرهنگ غیاث الدین(غیاث اللغات) ذیل لغت غی

۵. خوری شرتونی، اقرب الموارد؛ ذیل لغت غی

۶. احمد بن فارس، مجمل اللغة، ذیل لغت غی

۷. همان؛ دزی، راینهارت، خاورشناس و مستشرق مشهور هلندی (۱۸۲۰ - ۱۸۸۴ م.) فرهنگ قوامیس عربی

ج ۲، ص ۲۳۲

۸. خوری شرتونی، اقرب الموارد؛ ذیل لغت غی و معلوف، لويس، المنجد فی اللغة ذیل لغت غی

۹. نجم: ۲

۱۰. طریحی، ج ۱۰، ص ۳۲۲؛ نفیسی، علی اکبر، فرهنگ نفیسی(ناظم الاطباء)

۱۱. همان، ج ۱۰، ص ۳۲۶

می‌کند. در توجیه این تأویل خود گفته‌اند: در عرب رسم است نام معاقب علیه و گناه را بر سر عقوبت می‌گذارند و از همین باب است که در قرآن فرموده «الله یستهزیئ بهم» که معنایش این است. (الله یعاقبهم علی استهزائهم) خدا در برابر استهزائشان آنها را عقاب می‌کند.<sup>۱</sup>

(ج) در آیه ۵۹ از سوره مریم نیز غی به مفهوم عقاب و کیفر می‌باشد. «فسوف یلقون غیا»<sup>۲</sup> یعنی (فسوف یلقون جزاء غیهم)، به زودی کیفر غی خود را می‌بینند.

۳. غی به مفهوم «اهلاک» (هلاک کردن) «ان الله یرید ان یغویکم» (هود: ۳۴) یکی دیگر از معانی «غی» که در این آیه مطرح شده، هلاک کردن است، و معنای آیه این است، که اگر خدا بخواهد، شی ای را هلاک کند، خیر خواهی من سودی برایتان ندارد. غی به معنی هلاک<sup>۳</sup> و نابودی و فنا. نومید شدن<sup>۴</sup>. نیز آمده است. پس این تعبیر از قبیل «غوی الفصیل» است که وقتی گوساله و یا بچه شتر در اثر زیاده روی در شیر خوردن هلاک شود، می‌گویند: غوی الفصیل

۴. غی به مفهوم «ضایع و فاسد کردن» «فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غِيًّا» مریم/۵۹ اما پس از آنان، فرزندان ناشایسته‌ای روی کار آمدند که نماز را تباه کردند، و از شهوات پیروی نمودند؛ و بزودی (مجازات) گمراهی (سرگشتگی) خود را خواهند دید! از همین جا روشن می‌شود، مراد از ضایع کردن نماز فاسد کردن آنهاست. این که در مورد نماز سهل انگاری و بی‌اعتنایی کنند، و به کلی ترکش کنند، و در نتیجه کار به جایی برسد، که آن را بازیچه قرار دهند، و در آن دخل و تصرف نمایند، و سرانجام بعد از قبولش به کلی ترکش کنند، و ضایعش کنند.<sup>۵</sup> ممکن هست مراد از غی خودش باشد، نه جزایش به این صورت که غی را غایت و منتهای سیر در مسیر فرض کرده باشد و مسیر عبارت باشد از ضایع کردن نماز و پیروی شهوات و نقطه انتهایش عبارت باشد از غی. آنگاه فرموده باشد، حال که این طبقه ناخلف راهی پیش گرفته‌اند، که نهایتش غی است به زودی نیز به همان نهایت نیز می‌رسند. حال یا به اینکه در قیامت که عالم کشف حقایق است به گمراهی خود پی می‌برند، یا به این که همان گمراهی رفته رفته در دل‌هایشان رسوخ می‌کند، تا آنجا

<sup>۱</sup>. طریحی، ج ۱۰ ص ۳۲۶

<sup>۲</sup>. مریم: ۵۹

<sup>۳</sup>. خوری شرتونی، اقرب الموارد؛ ذیل لغت غی و دهخدا، علی اکبر، لغت نامه ذیل لغت غی

<sup>۴</sup>. بیهقی، احکد بن علی، تاج المصادر، ذیل لغت غی؛ احمد بن فارس، مجمل اللغه ذیل لغت غی؛ دهخدا،

علی اکبر، لغت نامه ذیل لغت غی

<sup>۵</sup>. البته غی در این آیه به مفهوم عقاب و کیفر نیز تفسیر شده است



که از اولیای شیطان شوند. هم چنان که «انَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنْ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ»<sup>۱</sup> بندگان من چنین نیستند که تو بتوانی بر ایشان مسلط شوی مگر آن غاویانیکه خود پیروی تو کنند.<sup>۲</sup>

۵. غی به مفهوم «رشد نیافتگی» و «عصی آدم ربه فغوی»<sup>۳</sup> کلمه «غی» را در این آیه به معنای ضلالت گرفتن پسندیده نیست، و نافرمانی آدم امری ارشادی بوده، نه مولوی تا با عصمت انبیا منافات داشته باشد. چون انبیا از نظر نافرمانی خدا و مخالفت دستوراتی که به ایشان وحی می‌شود، و نیز از خطای در تلقی وحی و در حفظ آن معصوم از خطا هستند، نه فراموش می‌کنند، نه آن را کم و یا زیاد می‌نمایند، و نه در ابلاغش به مردم کوتاهی می‌کنند، پس انبیا نمی‌گویند: مگر حق همان حقی که به ایشان وحی شده است. برای این که همانطور که کلام آنان تبلیغ رسالت است، عمل و فعل آنان نیز تبلیغ است. و در اینجا آدم به خاطر گمانی که از گفته شیطان برای او پیدا شده بود، نا آگاهانه از شجره ممنوعه خورد از آن تعبیر به غوی شده است. ولی از آنجا که آدم ذاتا پاک و مؤمن بود، و در طریق رضای گام بر می‌داشت، و این خطا که بر اثر وسوسه شیطان دامن او را گرفت، جنبه استثنایی داشت. خداوند او را از رحمت خود برای همیشه دور ساخت بلکه بعد از این ماجرا پروردگارش او را برگزید و توبه اش را پذیرا شد. و هدایتش کرد.<sup>۴</sup>

۶. غی به مفهوم «صناعت شعری» و «الشعرا يتبعهم الغاؤون»؛ غاؤون جمع اسم فاعل است و مفرد آن غاوی و مصدرش غی است و این غوایت از مختصات صناعت شعرست، که اساسش بر تخیل و تصویر غیر حق و غیر واقع است، به صورت حق و واقع. و به همین جهت کسی به شعر و شاعری اهتمام می‌ورزد، که غوی باشد، و با تزیینات خیالی و تصویرهای موهوم میسرخوش بوده، و از این که از حق به غیر حق منحرف شوند، و از رشد به سوی غوایت برگردند، خوشحال شوند، و از این شعرا هم کسانی خوششان می‌آید، و ایشان را پیروی می‌کنند، که خود نیز غاوی و گمراه باشند.

### نتیجه گیری

در این نوشتار به بررسی دو واژه ضلال و غی با استناد به تفسیر المیزان پرداختیم. علامه طباطبایی (ره) سعی کرده، با ارائه مفهوم صحیح از واژگان قرآن، تفسیری کامل از آیات قرآن به دست دهد. این مفسر عالیقدر برای مفهوم واژه‌ها، که کلید فهم آیات قرآن به شمار می‌آیند، تنها به سخن لغت دانان

۱. حجر: ۴۲

۲. طباطبائی، ج ۱۴، صص ۱۱۴-۱۱۵

۳. طه: ۱۲۱

۴. طباطبائی، ج ۱۴، صص ۳۳۷-۸

اکتفا نکرده، گرچه بسیار از آنان نقل کرده است. علامه (ره) در مواردی پس از نقل سخن لغت دانان به تحلیلی کاملاً عقلی و استدلالی می‌پردازند و بر اساس آن اثبات می‌کنند، که مفهوم واژه نمی‌تواند صرفاً همان چیزی باشد که لغویین اشاره کرده‌اند.

«غی» به معنای ضد رشد است، و رشد به معنای رسیدن به واقع است، «غی» به معنای این است که کسی فکرش به واقع نرسد، و به خطا رود، که در حقیقت قریب المعنای با «ضالت» است. «ضالت» به مفهوم انحراف از راه با در نظر داشتن هدف و مقصد است؛ ولی «غی» به معنای انحراف از راه با نسیان و فراموشی هدف، و مقصد و غرض است، پس کسی که در بین راه درباره مقصد خود متحیر می‌شود، غوی است، و غوی به کسی می‌گویند، که اصلاً<sup>۱</sup> نمی‌داند، چه می‌خواهد، و مقصدش چیست. به عبارتی، اضلال عبارت است، اینکه کسی را از راه به در کنی، در حالی که آن کس هدفش را گم نکرده؛ بلکه هم چنان در یاد هدف و در پی رسیدن به آن است، اما راهی پیش پای او گذاشته می‌شود، که او را به هدفش نمی‌رساند. اما اغوا عبارت از این است که او را به طوری از راه به در ببری، که در اثر جهل به چیز دیگری مشغول شود، و هدف اصلی را فراموش کند.

راغب می‌گوید: «غی» به معنای جهلی است، که ناشی از اعتقاد فاسد باشد؛ چون گاهی اوقات جهل آدمی ناشی از نداشتن عقیده است، چه عقیده صحیح و چه فاسد و گاهی هم ناشی می‌شود، از اعتقاد به چیزی که فاسد است، و کلمه غی به معنای آن جهلی است، که ناشی از داشتن عقیده فاسد باشد، نه از بی اعتقادی<sup>۱</sup>. به هر حال تردیدی نیست، که هیچ دو واژه‌ای در همه جهات و استعمالات مثل هم نیستند، اما این دلیل بر عدم ترادف آن دو نیست. برای ترادف دو واژه لزومی ندارد، که آن دو در تمام موارد امکان جایگزینی داشته باشند. یک مورد کافی است که امکان جایگزینی داشته باشند، تا اطلاق ترادف بر آن دو صادق باشد.

منابع

قرآن

۱. ابن انباری، محمد بن قاسم، ۱۹۸۶ م، الاضداد، چاپ دوم، بی‌نا، کویت

۲. ابن خلکان، بی‌تا، وفيات الاعیان، دارالثقافه، لبنان.

۳. أحمد بن فارس بن زکریاء القزوینی الرازی، أبو الحسین، ۱۴۰۴ق، معجم مقاییس اللغه، ناشر، مکتب الاعلام الاسلامی، قم، ایران

<sup>۱</sup>. راغب اصفهانی، ص ۳۸۰، ذیل ماده غوی

۴. ....، ۱۴۰۶ هـ - ۱۹۸۶ م، مجمل اللغة، دراسة وتحقيق: زهير عبد المحسن سلطان دار النشر: مؤسسه الرساله، بيروت، الطبعة الثانية
۵. ابوحيان اندلسى محمد بن يوسف، ۱۴۱۲، البحر المحيط فى تفسير القرآن الكريم، دارالفكر، بيروت
۶. اسنوى، عبدالرحيم، ۱۴۲۰، نهاية السؤل فى شرح المنهاج، بيروت
۷. بلاغى، محمد جواد، ۱۹۳۳، آلاء الرحمان فى تفسير القرآن، بى جا
۸. بيضاوى، علامه ناصرالدين عبدالله، ۱۴۱۳هـ.ق، معراج المنهاج شرح منهاج الوصول الى علم الاصول، مطعبه الحسين الاسلاميه، قاهره، مصر، چاپ اول
۹. بيهقى، احمد بن على، ۱۳۷۶ش، تاج المصادر، انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگى، تهران
۱۰. ثعالبى، عبد الملك بن محمد بن إسماعيل أبو منصور، ۱۴۲۲ق، فقه اللغة و سرّ العربيه، احياء التراث العربى
۱۱. حسینی جزایری، نورالدين بن نعمه الله، ۱۴۰۸ق، فروق اللغات فى تميز بين مفاد الكلمات، نشر الثقافه الاسلاميه
۱۲. حموى، ياقوت بن عبدالله، ۱۳۸۱ش، معجم الادباء، سروس، تهران
۱۳. خورى شرتونى، ۱۴۰۳، اقرب الموارد؛ انتشارات كتابخانه آيت الله مرعشى، قم
۱۴. دهخدا، على اكبر، ۱۳۷۷، لغت نامه دهخدا، موسسه انتشارات وچاپ دانشگاه تهران
۱۵. ذهبى، محمد بن احمد، ۱۹۵۷م، تذكرة الحفاظ، بى نا، حيدر آباد
۱۶. راغب اصفهانى، حسين بن محمد، ۱۳۷۶ش، مفردات الفاظ قرآن، چاپ دوم، مرتضوى
۱۷. رشيد رضا، محمد، ۱۳۶۶، تفسير المنار، چاپ دوم، بى جا
۱۸. زبيدى، ۱۹۹۴، تاج العروس، دارالفكر، بيروت
۱۹. زرکشى، بدرالدين، بى تا، البرهان فى علوم القرآن، تحقيق يوسف مرعشلى، بيروت، دارالمعرفه
۲۰. زرکلى، خيرالدين، ۱۹۸۰، الاعلام، چاپ پنجم، دارالعلم، بيروت
۲۱. زمخشرى، جارالله، بى تا، الكشاف عن حقائق التنزيل، دار الاحياء التراث العربى، بيروت

۲۲. الزنجى السجزى، محمود بن عمر بن محمود بن منصور، ۱۳۶۴، مهذب الاسماء فى مرتب الحروف و الاشياء، تصحيح: مصطفى، محمد حسين، ناشر: شركت انتشارات علمى و فرهنگى، تهران
۲۳. زوزنى، قاضى سيد ابى عبدالله حسين بن احمد، ۱۳۹۴، المصادر، ناشر الكترونيكى: قم، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامى، مركز احياى آثار اسلامى
۲۴. سبكي، تقى الدين، ۱۴۱۶، الابهاج فى شرح المنهاج، بيروت
۲۵. سبكي، تاج الدين ابى نصر عبدالوهاب بن على بن عبد الكافى، بى تا، طبقات الشافعيه، داراحياء
۲۶. سيوطى، جلالدين، ۱۳۲۵، عبدالرحمن بن ابى بكر، المزهري فى علوم اللغه و انواعها
۲۷. شيخ طوسى، ۱۴۰۹، التبيان فى تفسير القرآن، دار الاحياء التراث العربى، بيروت
۲۸. طباطبايى، علامه سيد محمد حسين، ۱۳۷۰، الميزان فى تفسير القرآن، مترجم: سيد محمد باقر موسوى همدانى، ناشر: بنياد علمى فرهنگى علامه طباطبايى
۲۹. طريحي، فخرالدين، ۱۳۶۲، مجمع البحرين، چاپ دوم، مرتضوى، تهران
۳۰. عسكرى، ابو هلال، ۱۴۱۲، الفروق اللغويه، چاپ اول، مؤسسه نشر اسلامى، قم
۳۱. غياث الدين محمد، ۱۳۶۲، فرهنگ غياث الدين، ناشر: كانون معرفت
۳۲. فخر رازى، محمد بن عمر، بى تا، المحصول فى اصول الفقه، چاپ اول، مؤسسه الرساله، بى جا
۳۳. فيومى، احمد بن محمد بن مقرى، ۱۴۰۵ق، المصباح المنير فى غريب الشرح الكبير، دارالهجره، بيروت
۳۴. فيروزآبادى، محمد بن يعقوب، و مرتضى زبيدى، محمد بن محمد، ۱۹۹۴م، تاج العروس من جواهر القاموس، ناشر: دارالفكر، بيروت، لبنان
۳۵. نفيسى، على اكبر، ۱۳۴۳، فرهنگ نفيسى (ناظم الاطباء)، انتشارات خيام، تهران
۳۶. نيشابورى، حسن بن محمد، ۱۴۱۶ق، غرائب القرآن و رغائب الفرقان، دار الكتب العلميه، بيروت